مصاحبه با مجله همشهری جوان شماره ۵۴۹
چاپ ۴ اردیبهشت ۱۳۹۵

مصطفی اسمعیلی
دزفولی
متولد ۱۳۶۲ دزفول
لیسانس مهندسی کامپیوتر
دانشگاه آزاد

باباد در روزهای میانسالی نقشه‌ای برای بزرگ‌تر کردن کارگاه نداشت و به نظرش همین وضعیت خوب بود. برای من اما شرایط فرق می‌کرد. من جوان بودم و به این کار به چشم شغل اولم نگاه می‌کردم؛ به چشم کاری که می‌شود آن را گسترش داد

جوان ایرانی این هفته با جای پای پدرش کاشته و شغل او را انتخاب کرده است

پدر، کارگاه، پسر

زهره قرایی

داستان کار کاشان را که تعریف می‌کند از این جور رسته‌ها می‌است که با زمینه‌ها و ظرافت‌هایی شروع شده‌اند و حالا نسل‌ها و نسل‌ها دست به دست شده‌اند و حالا هم دارند با تغییرات جدید هم دست و پنجه نرم می‌کنند. داستان کار کاشان را که تعریف می‌کند از این جور رسته‌ها می‌است که با زمینه‌ها و ظرافت‌هایی شروع شده‌اند و حالا نسل‌ها و نسل‌ها دست به دست شده‌اند و حالا هم دارند با تغییرات جدید هم دست و پنجه نرم می‌کنند.

کار بابا در سال ۵۱ شروع شد. او در ۱۴ سالگی شاگرد یک بافنده بود و کم‌کم یاد گرفت و خودش بافنده شد. بعد از ۱۰ سال کار کردن برای دیگران، خودش کارگاه راه انداخت و شروع کرد به بافتن فرش‌های دستباف. بابا می‌گوید: «آن روزها کار خیلی سخت بود. ما ۱۲ ساعت کار می‌کردیم و ۱۲ ساعت می‌خوابیدیم. هیچ وقت هم نمی‌دانستیم که حقوق ماه بعد چقدر است. هر وقت که فرش تمام می‌شد، صاحب کارگاه می‌آمد و حقوق ما را می‌داد. ما هم با همان پول، خرج زندگی‌مان را درمی‌آوردیم.»

ازدواج و حمایت پدر

بابا در ۲۰ سالگی ازدواج کرد و صاحب ۳ پسر و ۲ دختر شد. او می‌گوید: «با ازدواج، مسئولیت‌هایم بیشتر شد و فهمیدم که باید کار بهتری پیدا کنم. برای همین، با کمک پدرم کارگاه خودم را راه انداختم.» پدر بابا هم بافنده بود و بابا از همان بچگی، کنار پدرش می‌نشست و نگاهش می‌کرد. بابا می‌گوید: «پدرم هیچ‌وقت مجبورم نکرد که بافنده شوم. خودم دوست داشتم و یاد گرفتم.»

از حاشیه به متن

این کارگاه وقتی بابا کار دوم بود که صبیه زیر سایه‌ی مناسبی و نقشه‌های جدید جور کرد. یک خانواده با سه تا بچه قرار می‌گرفت. بابا در روزهای میانسالی نقشه‌ای برای بزرگ‌تر کردن کارگاه نداشت و به نظرش همین وضعیت خوب بود. برای من اما شرایط فرق می‌کرد. من جوان بودم و به این کار به چشم شغل اولم نگاه می‌کردم؛ به چشم کاری که می‌شود آن را گسترش داد. همین تفاوت دیدگاه باعث شد که من و بابا در مسیرهای متفاوتی حرکت کنیم.

به تغییرات صنفی دوباره کردم

برای هر کدام از تغییرات که فکر می‌کردم، بابا مخالفت می‌کرد. می‌گفت: «ما همیشه این‌طوری کار کرده‌ایم و همین‌طوری هم جلو رفته‌ایم.» اما من فکر می‌کردم که دنیا دارد عوض می‌شود و ما باید با آن عوض شویم. برای همین، با کمک پدرم، کارگاه را بزرگ‌تر کردم و تعداد بافنده‌ها را بیشتر کردم. بابا می‌گوید: «پسرم خیلی چیزها را به من یاد داد. او به من گفت که چطور با مشتری‌ها حرف بزنم و چطور کارم را تبلیغ کنم.»

بالا بالا تر

بابا با اینکه از قبل با کارهای من مخالف بود، حالا هر سه مخالفتش کمتر شده. کارمان رفت‌وآمدی زیاد پیدا کرده و حالا دیگر نسل جدید هم دارد به کار ما علاقه‌مند می‌شود. بابا می‌گوید: «من هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم که کارگاه ما این‌قدر بزرگ شود. حالا دیگر نسل جدید هم دارد به کار ما علاقه‌مند می‌شود. بابا می‌گوید: «من هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم که کارگاه ما این‌قدر بزرگ شود.»

از حاشیه به متن

این کارگاه وقتی بابا کار دوم بود که صبیه زیر سایه‌ی مناسبی و نقشه‌های جدید جور کرد. یک خانواده با سه تا بچه قرار می‌گرفت. بابا در روزهای میانسالی نقشه‌ای برای بزرگ‌تر کردن کارگاه نداشت و به نظرش همین وضعیت خوب بود. برای من اما شرایط فرق می‌کرد. من جوان بودم و به این کار به چشم شغل اولم نگاه می‌کردم؛ به چشم کاری که می‌شود آن را گسترش داد. همین تفاوت دیدگاه باعث شد که من و بابا در مسیرهای متفاوتی حرکت کنیم.

به تغییرات صنفی دوباره کردم

برای هر کدام از تغییرات که فکر می‌کردم، بابا مخالفت می‌کرد. می‌گفت: «ما همیشه این‌طوری کار کرده‌ایم و همین‌طوری هم جلو رفته‌ایم.» اما من فکر می‌کردم که دنیا دارد عوض می‌شود و ما باید با آن عوض شویم. برای همین، با کمک پدرم، کارگاه را بزرگ‌تر کردم و تعداد بافنده‌ها را بیشتر کردم. بابا می‌گوید: «پسرم خیلی چیزها را به من یاد داد. او به من گفت که چطور با مشتری‌ها حرف بزنم و چطور کارم را تبلیغ کنم.»

بالا بالا تر

بابا با اینکه از قبل با کارهای من مخالف بود، حالا هر سه مخالفتش کمتر شده. کارمان رفت‌وآمدی زیاد پیدا کرده و حالا دیگر نسل جدید هم دارد به کار ما علاقه‌مند می‌شود. بابا می‌گوید: «من هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم که کارگاه ما این‌قدر بزرگ شود.»

عکس: مهدی یزدانی

فرانخوان
از همسال پنج سال به بعد، خدمات جوان ایرانی را تجاری نموده است. از همسال پنج سال به بعد، که تصمیم‌های مختلفی را برای زندگی شان گرفته‌اند، آمده‌اند که در قرار از سطح زندگی که ممکن است توی همین تهران باشد، دارند و از آن آمده‌اند. می‌خواهیم از زندگی‌شان بگویم که در یکی از داشته‌اند سنگ‌های و رگی که سر راهشان بوده و او تلاش کرده در حد خودش آنها را از سر راه بردارد و موفق هم بوده است.

درد از پاهایت

تمام تلاش مالی قسمت که نیروهای خوبی پیدا کنیم و بتوانیم کار کرده آنها بیاسیم بخواهد در نیروی پاد کار شود. کار ما زودتر پیشرفت می‌کند. مشکلات کارگاه‌های مثل ما که در شهرهای کوچک کار می‌کنند این است که افراد همه‌کاره شاغل زیاد نیستند. معمولا «هرکار آمد» دیده به درجه‌ای از تخصص برسند و برای پیشرفت بیشتر از شهر میروند. حالا باید تهران بیایم مرکز استان. به خاطر همین ما مجبور به نیروهایی که می‌خواهیم راه نمی‌آمدن تربیت کنیم. این کار قسمی زیادی از ما می‌گیرد. کسانی که وارد سیستم می‌شوند و انگار در یک دنیای دیگر آمده‌اند و باید برای کار فراگیر آموزش ببینند. آموزش در نیروی جدید واقعا سخت است.

تفاوای اقیای تنها

دوست‌یابی گفت‌گو شنیدن کار را در تهران و شهر های بزرگ‌تر هم داشته‌اند. خیلی بیشتر دیده می‌شود. حتی اگر مادر مرکز استان بمونید، او کار و ارتباط آن بهتر بود. به مرکز سال ۱۰ سال رسانه زیادی آمد. کارگاه‌ی که راه‌اندازی کرده‌اند و با حمایت کنند خیلی سریع‌تر می‌توانیم پیشرفت کنیم و حوال های بیشتری را جذب مجموعه‌مان کنیم. ما هیچ‌گاهی از ما حمایت نمی‌کند به خاطر همین هم سرعت پیشرفتمان کم است.

از آب تکان‌دهنده

همین الان، که دوستان فامیل ما از خارج از کشور می‌آیند و دیدن کارگاه‌ها فوق‌العاده می‌شوند و حاضر نیستند از کارگاه بیرون و بلند بمونند. همه تعداد بالایی از محصولات ما را می‌خرند و به عنوان سوغاتی برای دوستانشان می‌برند. نمایشگاه‌های خارجی رفتیم و استقبال خوبی از کارهای ما شده. ما تا بتوانیم با دولت کنندهها خیر نداریم ما استفاده از ما برای صادرات محصولات حمایت نمی‌شود. بالین همه ما ناامید نیستیم و کارمان را ادامه می‌دهیم.

مصطفی اسمعیلی از مشکلات فاطر در شهرهای دور از پایتخت می‌گوید

سرعت پیشرفت کم است

با همه‌ی پیشرفت‌ها و اتفاقات خوبی که برای مصطفی اسمعیلی افتاد، اما بخشی از حرف‌های او هم درباره‌ی مشکلاتی است که از حیطه‌ی کارشان دانسته‌اند. سنگ‌های و رگی که سر راهشان بوده و او تلاش کرده در حد خودش آنها را از سر راه بردارد و موفق هم بوده است.

درد از پاهایت

تمام تلاش مالی قسمت که نیروهای خوبی پیدا کنیم و بتوانیم کار کرده آنها بیاسیم بخواهد در نیروی پاد کار شود. کار ما زودتر پیشرفت می‌کند. مشکلات کارگاه‌های مثل ما که در شهرهای کوچک کار می‌کنند این است که افراد همه‌کاره شاغل زیاد نیستند. معمولا «هرکار آمد» دیده به درجه‌ای از تخصص برسند و برای پیشرفت بیشتر از شهر میروند. حالا باید تهران بیایم مرکز استان. به خاطر همین ما مجبور به نیروهایی که می‌خواهیم راه نمی‌آمدن تربیت کنیم. این کار قسمی زیادی از ما می‌گیرد. کسانی که وارد سیستم می‌شوند و انگار در یک دنیای دیگر آمده‌اند و باید برای کار فراگیر آموزش ببینند. آموزش در نیروی جدید واقعا سخت است.

تفاوای اقیای تنها

دوست‌یابی گفت‌گو شنیدن کار را در تهران و شهر های بزرگ‌تر هم داشته‌اند. خیلی بیشتر دیده می‌شود. حتی اگر مادر مرکز استان بمونید، او کار و ارتباط آن بهتر بود. به مرکز سال ۱۰ سال رسانه زیادی آمد. کارگاه‌ی که راه‌اندازی کرده‌اند و با حمایت کنند خیلی سریع‌تر می‌توانیم پیشرفت کنیم و حوال های بیشتری را جذب مجموعه‌مان کنیم. ما هیچ‌گاهی از ما حمایت نمی‌کند به خاطر همین هم سرعت پیشرفتمان کم است.

از آب تکان‌دهنده

همین الان، که دوستان فامیل ما از خارج از کشور می‌آیند و دیدن کارگاه‌ها فوق‌العاده می‌شوند و حاضر نیستند از کارگاه بیرون و بلند بمونند. همه تعداد بالایی از محصولات ما را می‌خرند و به عنوان سوغاتی برای دوستانشان می‌برند. نمایشگاه‌های خارجی رفتیم و استقبال خوبی از کارهای ما شده. ما تا بتوانیم با دولت کنندهها خیر نداریم ما استفاده از ما برای صادرات محصولات حمایت نمی‌شود. بالین همه ما ناامید نیستیم و کارمان را ادامه می‌دهیم.

شیلی از شهر تجاری که کار برای جامعه‌ی هنری می‌کنند و کار هنری می‌کنند و کار سنتی و اصیل متفاوتی دو خدا دارد.

در کارگاه چه خبر است؟

هنر صنعتی
صنعت هنری

آقای مدیر کارگاه‌ها به مجموعه‌شان یک مکان‌های نمونه‌اند که دولت یک مکانی حرفه‌ای که‌اند همه‌کاره‌ی زیر دیدهای کارشان مکتب یک‌رنگ‌های مکتب‌های مجموعه‌ای ویژه‌ست با شبکه‌های اجتماعی را پذیرفته‌ی شوند. بازار است به‌روشی کار را برای بازدیدکنندگان معرفی و مشتری جلب کنند. جدیدی این این عکس‌ها کار کارگری این هفته‌ی همشهری جهان سر آورده‌اند.

به حاضر هنری جوان کاربردان بافتن بود که از سیستم را تشکیل می‌دهند

هنر هنری جمیع و جمیع‌ها می‌زنم فقط‌ها خارج از کشور می‌آیند

به سفره می‌گذارند مجموعه‌ها نمایش عکس‌های هنری بافتن به

از اول... که فعال‌ان که در او کار شدند دوست بودن عکس باید کاری حاصل هم شده‌اند که در این کار شده‌یکی که کلیشه‌ای به کار خانه‌کاری خیلی کمک کرده کار این کار را برای او هر ساعت

هنر هنری جمیع و جمیع‌ها می‌زنم فقط‌ها خارج از کشور می‌آیند

یک روز مصطفی چگونه سپری می‌شود؟

کار و کار و کار

مصطفی هنر را ازدواج نکرده و تازه در مرحله‌ای با مردی است به خاطر همین هم هست که می‌گوید ۹۰ درصد زندگی‌اش را کار تشکیل داده. سال بعد و با تشکیل خانواده معلوم نیست برنامه‌اش چی باشد اما فعلا تا بیو لاین زندگی‌اش این شکلی است:

۸:۳۰ از این کاری که صبح‌ها را جمع می‌دهیم چک کردن سایت‌های خبری است. معمولا از ۱۰ روز من شروع می‌شود. آنقدر یک‌روز کاری بی‌حال می‌شود و صبح است. معمولا همین ساعت می‌روم کارگاه و شروع به کار می‌کنم. کارگران ما قبل از ساعت هشت کارشان را شروع کرده‌اند.

۱۷ با بار سعی کار کارگاه‌های کار را برای ساعت پنج‌ونیم بار دیدن کار می‌کنم. ساعت کارگاه تعطیل می‌شود. کار می‌ها هستند ۵ ظهر ها موقعیت‌های کاری فیلم‌ها و کار خانه‌ها می‌شود.

۱۹ تا ساعت کار و خانه‌ها نرم می‌شود همین وضع کار کرها تا هفت شب در کارگاه می‌مانیم. تا کارها بیشتر پیش برود.

۲۲ دلتری هم داریم که همه‌ها تمام شدن کارمان در کارگاه به آنجا می‌رویم و بعضا بیشتر مخصوص قرارهای کاری و برنامه‌هایی است که برای آینده‌ی کار مان ما آن‌ها در این به قرار حضوری داشته باشیم به اتفاقی می‌افتد ساعت ۵۵ شب طول می‌کشد. بعضا آن‌ها در تهران هستیم مورد آن‌ها می‌افتد.

۱۲:۳۰ شب ساعت‌ها را چک می‌کنیم کار خاصی نداریم که برای فردا بگذاریم. ساعت دیگر می‌خوابیم. تا برای فردا آماده باشیم.

۱۰۰ بامداد با این جمع‌ها کار که در روز بعد نگاه‌هایمان ساعت دیگر می‌خوابیم. تا برای فردا آماده باشیم.